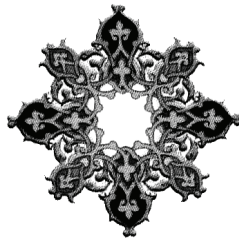


کارکرد اجتماعی حرفه قصص در سده‌های نخستین اسلامی کوششی برای تحلیل زبان‌شناسانه تاریخ یک انگاره



(صفحه ۱۳۳-۱۶۵)

یحیی میرحسینی^۱

دریافت: ۱۳۹۴ / ۲ / ۲۷

پذیرش: ۱۳۹۴ / ۴ / ۲۸

چکیده

در کتب رجال و تراجم سده‌های متقدم و میانه هجری، در کنار یادکرد از اصناف مختلف علما همچون فقها، محدثان و متکلمان، از گروهی به نام «قصاص/ قصاصین» سخن به میان آمده است. این گروه نفوذ گسترده‌ای در میان عموم مردم داشتند و بر دانشهای مختلفی چون حدیث، و تفسیر، و هم بر اندیشه‌های اخلاقی عموم و جریان وعظ اثرگذار بودند. انتقادهای شدید از قصاص و گاه مخالفت کلی با وجود آنان، باعث شد این گروه و به تبع آن، این مفهوم به زودی فراموش گردد؛ چنان که برخی از مؤلفان و ناسخان متأخرتر، این عنوان را با تصحیف نقل کرده، یا در فهم معنای آن به خطا رفته‌اند. نخستین گام برای شناخت این گروه، واکاوی چرایی ناموری آنان به قصاص است. بنابراین، در این مطالعه با کاربری روش ریشه‌شناسی تاریخی (تبارشناسی) و گونه‌شناسی واژگان، کارکرد اجتماعی این گروه مطالعه، و پیشنهاد جدیدی در باره کیفیت ساخت واژه قصاص ارائه گردیده است. افزون بر این، با مرور گزارشهای تاریخی در باره قصاص، تحول معنایی این واژه در دوره‌های مختلف بازشناسی شده است.

کلید واژه‌ها: زبان‌شناسی تاریخی، ریشه‌شناسی، قصاص، قاص، قصص.

۱. دانشجوی دوره دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع)

درآمد

هرچند اطلاع دقیقی از نخستین کاربردهای واژه «قصاص» و متمایز شدن این گروه اجتماعی از دیگران در دست نیست، شواهدی حاکی از آنند که قصاص نزد عرب پیش از اسلام، گروهی شناخته بوده‌اند. اطلاعات موجود از دوره پیشاسلامی، بیشتر در توصیف افرادی خاص بر جای مانده است و این داده‌ها، در توصیف دقیق کارکرد قصاص نزد عرب پیش از اسلام ناکافی است. برای نمونه، جواد علی در *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* با آن که ۹ صفحه در باره قصاص و قصاص نوشته (۱۶/۵-۱۳)، در مقام تبیین کارکرد این گروه برنیامده است. حتی به نظر می‌رسد فراتر از توضیحات مختصری که در باره قاص مشهور دوره پیش از اسلام، نصر بن حارث بن علقمه بازمی‌نماید، شواهدی در اختیار ندارد و عمده تفصیلاتش مبتنی بر حدس و فرضیه پردازی است.

گویا با ظهور دین اسلام و دگرگونیهای فرهنگی - اجتماعی حاصل از آن، با قصاص مقابله شد و فعالیت آنان گاه متوقف، یا دستکم با محدودیت روبه‌رو شد. شواهد این مخالفت را می‌توان در گفتارهای منسوب به پیامبر اکرم (ص) (سیوطی، ۲/۶۴)، بزرگان عصر صحابه و تابعین (ابن شبه، ۱/۸-۱۵؛ یعقوبی، ۲/۲۲۷-۲۲۸؛ کلینی، ۷/۲۶۳؛ عیاشی، ۱/۳۶۲)، و حتی عالمانی در عصر اتباع تابعین همچون امام صادق (ع) (ابن بابویه، ۱۰۹-۱۱۰) نیز مشاهده کرد.

باینحال، شواهدی نیز حاکی است که از همان عصر حاکمیت خلفای چهارگانه، و حداکثر پیش از نیمه نخست سده ۱ق (رک: ابن ابی شیبه، ۶/۱۹۶-۱۹۷)، فعالیت این گروه با اصلاح و پالایش گونه پیشین سرگرفته می‌شود (برای نخستین قاص در دوره

پس از اسلام، رک: ینبول^۱، 11). به تدریج، شمار و نفوذ قصص‌گویان فزونی می‌پذیرد؛ چنان که بر پایه نقلی، قصص‌گویی تا حیاط حجره عایشه نیز گسترده می‌گردد و ابن عمر تنها با ضرب و شتم حاضران را می‌پراکند (ابوطالب مکی، ۱/ ۱۲۸). بر پایه گزارش دیگری که می‌توان بر پایه‌اش گفتمان آن دوره را بازشناخت، مادر ابوحنیفه (د ۱۵۰ق) حاضر نیست فتوای فرزندش را در مسأله‌ای فقهی بپذیرد، و از این رو، پاسخ سؤالش را از قاص کوفه جويا می‌شود (خطیب بغدادی، ۱۳/ ۳۶۳؛ ابن جوزی، ۳۱۹). همچنین، گفته‌اند عبدالله بن عون - عالم بصری از طبقه صغار تابعین (د ۱۵۱ق) - در مسجد بصره تنها یک حلقه مختص طالبان علم فقه مشاهده کرد؛ حال آن که چند حلقه دیگر به قصاص اختصاص داشت (ابن عساکر، ۵۸/ ۱۳۰). این شواهد همگی نشانگر اقبال عمومی به قصاص در دو سده نخست هجری است.

انتقادهای تند از عملکرد قصاص حتی به نگارش آثاری مستقل در این باره نیز انجامید (برای این آثار، رک: جعفریان، ۱۱-۱۸). با گسترش عیب‌جویی از قصص‌گویان، به تدریج واژه قاص از عنوانی خنثی^۱ و توصیفی، به لفظی دال بر قدح و ذم رجال بدل شد. برای نمونه، کاربرد این وصف برای راویان حدیث در کتب رجالی، معمولاً با واژگان قدح و جرح همراه گردید (برای نمونه، رک: مزی، ۳۰/ ۳۰). فعالیت قصاص چنان منفور بود که به رغم مدح فردی خاص، بلافاصله با عبارت «إلا أنه یقص» مدح او را به حاشیه می‌راندند (ابوطالب مکی، ۱/ ۲۹۷).

در سده ۳-۴ق، به تدریج از کاربرد واژه قاص کاسته شد؛ تا جایی که در پایان این دوره به زحمت می‌توان به چنین توصیفی از یک راوی دست یافت. اواخر سده ۴ق را زمانی دانسته‌اند که قصاص اعتماد و اطمینان صالحان را از دست دادند و جای خود را به تدریج، به مُذکران سپردند (متز، ۳۶۸؛ قس: مهروش، ۸۷-۹۰. تلقی کهن از مجالس

1. Juynboll

قَصَص همچون مجلس ذکر خدا).

با مهجور شدن این گروه، واژه قاص هم از رواج افتاد؛ تا آنجا که برخی مؤلفان سده‌های میانه و متأخر، و یا ناسخان کتابهای متقدم در دوره‌های پسین، به زعم خود واژه مغلوط «قاص» را به نزدیک‌ترین الفاظ از حیث نوشتار همچون «قاض» یا «عاص» تغییر دادند. برای نمونه، در روایتی از علی (ع)، قاص ناآشنا به ناسخ و منسوخ قرآن، هلاک و مهلک شناسانده می‌شود (رک: صنعانی، ۳/ ۲۲۰-۲۲۱؛ حربی، ۳/ ۱۰۴۴). همین روایت را می‌توان در برخی منابع روایی با تصحیف واژه «قاص» به «قاضی» نیز مشاهده کرد (برای نمونه، رک: عیاشی، ۱/ ۱۲؛ ابن حزم، ۵؛ نیز، برای نمونه‌ای دیگر: زید، ۳۸۵؛ قس: صنعانی، ۳/ ۲۲۱).

گاه «قاص» به «عاص» هم تصحیف شده است؛ چنان که سخن سفیان ثوری - «تقول هذا قاص؟ إنما هذا نذیر» - را در نسخه‌ای از طبقات ابن سعد به «تقول هذا عاص» تصحیف کرده‌اند (تدمری، ۱۱/ ۱۸۶؛ قس: جاحظ، ۱۹۴). می‌دانیم یکی از نقدهای جدی به قُصَّاص در سده نخست، بدعت نهادن رسم بالا بردن دستها هنگام دعا بود (رک: ابوطالب مکی، ۱/ ۲۶۸؛ ابونعیم، ۱/ ۳۱۲). بر این پایه، می‌توان تصحیفی مشابه را نیز در گزارش تاریخی ابن سعد (۴/ ۱۶۲) از رفتار ابن عمر مشاهده کرد: «رأیت ابنَ عمرَ عند العاص، رافعاً یدیه یدعو حتی تَحَاذِیَا مِنکِبَهِ»؛ گزارش رفتار ابن عمر با این هدف صورت گرفته است که نشان داده شود چنین رفتاری از جانب صحابه پیامبر اکرم (ص) نیز، بدعت آمیز تلقی نمی‌شده است.

به هر روی، وقوع تصحیفهایی از این دست که شمار آنها اندک هم نیست، نشان می‌دهد این گروه در سده‌های بعد چه‌قدر ناشناخته مانده‌اند و چه اندازه کوشش برای بازشناسی شواهد حضورشان در فرهنگ اسلامی ضروری است.

طرح مسئله

نخستین اطلاعات منسجم در باره قصاص به فصولی از تألیفات سده‌های نخستین بازمی‌گردد که از جمله آنها می‌توان به *تاریخ المدینه ابن شَبَّه*، *المصنف صنعانی* و *قوت القلوب ابوطالب مکی* اشاره کرد. افزون بر آن در کتابهای ادبی همچون *البیان و التبیین جاحظ*، *العقد الفرید ابن عبدربه*، و با بسامد بیشتری در کتابهای رجالی، شواهد تاریخی گسترده‌ای در باره این صنف بر جا مانده است. جدای از این موارد، بحثهای مفصلی نیز در باره دروغ‌پردازی و جعل حدیث قصاص در آثار *ابن جوزی*، *المذکرین ابن جوزی*، *احادیث القصاص ابن تیمیه*، *الباعث علی الخلاص من حوادث القصاص ابوالفضل عراقی*، و *تحذیر الخواص من اکاذیب القصاص سیوطی* دیده می‌شود. در دوران معاصر نیز چند اثر از جمله *القصص و القصاص فی الادب الاسلامی* از ودیعه طه نجم، *قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران رسول جعفریان*، و *القصاص و أثرهم الثقافی فی عصر صدر الاسلام و الدولة الامویه*، تألیف عبدالستار جبر غایب حمودی نوشته شده‌اند که غالباً در آنها کلیاتی در باره جعل و تحریف حدیث، یا برخی گزارشهای تاریخی در باره این حرفه سخن رفته است؛ گزارشها و حکایاتی در باره بی‌مبالاتی قصاص در امور شرعی و بی‌ضابطگی ایشان در نقل روایات (برای همه آثار یاد شده، رک: منابع).

الف) ابهامات بحث در باره قصاص

همچنان مسائلی چند نکاویده بر جا مانده است؛ همچون گونه دینداری و دیدگاههای قصاص در باره تبلیغ و ترویج مسائل اخلاقی و دینی، اثر قصاص بر توسعه علمی جهان اسلام و مشارکتهایشان در علوم حدیث، اخلاق و تفسیر قرآن، جایگاه فرهنگی ایشان در جامعه اسلامی همچون گروهی مرجع، اسباب و علل حمایتها و مخالفتها با قصاص، منابع بازتاباننده آموزه‌های ایشان... و هر چه از این دست.

این میان، به نظر می‌رسد شناخت مفهوم واژه قاص و حوزه معنایی آن، ضرورتی مقدم بر همه مطالعات پیش‌گفته است. معمولاً مفهوم قَصَص و مشتقات آن بسیار ساده‌انگارانه مترادف با قصه‌گویی و روایت داستانهای تاریخی و اساطیر تلقی می‌شود. حتی در نگاه نخست چنین به نظر می‌آید که گزارشهای تاریخی نیز در باره قَصَص، شاهی ناقص این فرضیه دربردارند؛ بدان سان که می‌توان در شناسایی این جریان در هر مقطعی از تاریخ فرهنگ اسلامی، شواهد بحث را بر پایه همین فرضیه تفسیر کرد.

باینحال، می‌توان فرضیه پیش‌گفته را به چالش کشید؛ چرا که شناخت ما از این جریان بر پایه معرفیه‌های سنتی، ابهام‌آلود و آمیخته با تناقضهای مختلف است. برای نمونه، در کتاب *أخبار مکه* محمد بن اسحاق فاکهی (د ۲۷۵ق) بابی با عنوان «ذکر القَصَصِ بِمَكَّةَ» آورده شده، که مؤلف بی‌درنگ در توضیح این عنوان، قَصَص را مترادف با ذکر خدا و دعا در مسجد الحرام شناسانده است (۲/۳۳۸). بر پایه تصویر پیش‌گفته از فعالیتهای فرهنگی قَصَص، نمی‌توان ربط واضحی میان قصه‌گویی و داستان‌سرایی تاریخی و دینی با ذکر خدا و دعا در مسجد الحرام سراغ گرفت. به همین ترتیب، گفته‌اند سفیان ثوری (د ۱۶۱ق) به مجلس قاصی در بصره دعوت شد. آن گاه که دید وی روایات خود را با اسناد نقل می‌کند، شکوه کرد که چرا وی را قاص خوانده‌اند (جاحظ، ۱۹۴). از یک رویکرد تحلیلی و انتقادی، تبیین دقیق تناقضی که وی میان نقل مُسند روایات با داستان‌سرایی آن قاص احساس کرده بود، مبهم است.

حتی خلاف تصور رایج، در ادوار پیشین فرهنگ اسلامی نیز، همواره مفهوم قَصَص آن قدر که در نگاه اول به نظر می‌رسد، بدیهی و مستغنی از بحث نبوده است. از باب مثال، ابن جوزی (د ۵۹۷ق) در *مقدمة القصص و المذکرون* توضیح می‌دهد که اصلی‌ترین انگیزه وی در این تألیف، رهاندن مردم از ابهام و سردرگمی در برخورد با قَصَصان است؛ مردمی که گاه پرسشگرانه روایات پیشینیان را در مدح یا ذم قَصَص

گویان پیش روی وی نهاده، یا خود را در دوگانگی توصیه‌ها به شرکت جستن در مجالس قُصَّاص یا ترک آن متحیر دیده‌اند. تحلیل تاریخی ابن جوزی از سبب اصلی بروز مشکل آن است که در تاریخ فرهنگ اسلامی از دوره‌ای به بعد، جریان فرهنگی وعظ و تذکیر با جریان قَصَص درآمیخته است (ابن جوزی، ۱۵۹؛ بیه برای نقد این رویکرد، رک: سطور پسین).

ب) پرسشهای اصلی

با توجه به نبود تعریفی مشخص و دقیق از قَصَص و فعالیت‌های قُصَّاص، باید نخست این مفهوم را بازکاویم و مراحل شکل‌گیری و تحول مفهوم اصطلاح را بازشناسیم. این مطالعه با همین هدف صورت می‌گیرد. در گام نخست آن، فهم عالمان مختلف از این مفهوم بازنمایی و تحلیل خواهد شد. در مرحله بعد، خواهیم کوشید با تحلیل لغوی ماده قَصَص در فرهنگ عربی، دانسته‌های خود را در باره این جریان فرهنگی فزونی بخشیم. این تحلیل از یک سو بر مطالعه فرضیات مختلف لغویان مسلمان در باره مفهوم واژه قاص و ماده قصص تکیه خواهد داشت؛ و از دیگر سو، بر پی‌جویی ریشه در زبانهای باستانی، و مرور گزارشهای تاریخی و کاربردهای مختلف مشتقات این ریشه.

پ) روش تحقیق

تکیه اصلی در این مطالعه بر دو روش «معناشناسی درزمانی»^۱ و «ریشه‌شناسی واژگان»^۲ خواهد بود؛ روشهایی که در مطالعات زبان‌شناسی تاریخی معمول و رایجند. معناشناسی درزمانی، مطالعه تحول معنایی یک واژه در گذر زمان است و در مقابل رویکرد همزمانی^۳ جای می‌گیرد که روند تاریخی و سرگذشت الفاظ را نادیده می‌انگارد. در این رویکرد، به تغییراتی چون توسعه و تضییق معنایی، تخصیص، ترصیع،

1. Diachronic Semantics
2. Etymology
3. Synchronic Semantics

تنزل، ترکیب مفهوم با دیگر مفاهیم، و پذیرش معنای مجازی توجه می‌شود (رک: صفوی، ۱۹۵؛ پاکتچی، روش تحقیق، ۷۶ ب).

روش ریشه‌شناسی نیز عبارت است از پی‌جویی قدیم‌ترین معنای ریشهٔ واژگان و کشف دلالت لغوی لفظ با تکیه بر قدیم‌ترین اطلاعات بر جای مانده. کاربرد این روش از گذشته‌های دور در میان عالمان لغت رواج داشته، و البته در سده‌های اخیر با گسترش آگاهیها در بارهٔ زبانهای باستانی، از پیشرفت چشمگیری برخوردار شده است. ریشه‌شناسی نوین بر این پایه استوار است که بسیاری از زبان‌ها، در اصل نیای مشترکی دارند؛ پس می‌توان با مرور تحول معنایی واژگان هم‌ریشه در گذر زمان و هم در فرهنگهای مختلف، معانی متفاوت آن ریشه را در زبانهای مختلف به یک یا دو قدر جامع معنایی بازگرداند و حتی به تاریخ‌گذاری تقریبی رواج هر یک از معانی برای واژه دست یازید. بدین سان، مطالعهٔ ریشه‌شناسانهٔ واژگان می‌تواند برای مطالعات تاریخی نیز، بسیار مهم تلقی گردد (برای آگاهی بیشتر، رک: دالگوپولسکی، 83-7).

اکنون بر پایهٔ توضیحات پیش‌گفته می‌توان دانست که در این مطالعه بناست با کاربرد روشهای معناشناسی و ریشه‌شناسی در بارهٔ واژگان ساخت یافته از ریشه «ق ص ص»، دریابیم که گذر زمان موجب چه تحولاتی در مفهوم این ریشه گردیده است. چنین مطالعه‌ای افزون بر شناخت هر چه بهتر گفتمان قَصَص و جریان فرهنگی قَصَّاص همچون یکی از گروههای اثرگذار در سده‌های متقدم و میانهٔ هجری، فهم بهتر روایات و گزارشهای تاریخی متعددی را نیز در پی خواهد داشت.

۱. برآوردی از تعاریف قاص و مفهوم قَصَص

«قَصَّاص» جمع کلمهٔ قاصّ از ریشهٔ سه حرفی «ق ص ص» است؛ همخانواده با واژه‌های دیگر چون قِصاص (دنبالۀ جنایت فردی را گرفتن و وی را به سزای عملش

رساندن)، قصه (داستان)، قصص (داستانسرایي)، قصاص (دنباله، ادامه)، و... .

الف) قاص به مثابه گوینده قصه و داستان

لغت‌شناسان مسلمان ارتباط وثیقی میان واژه قاص و واژه «قصه» به معنای داستان بسته‌اند. برای نمونه، ازهری در تعریفی موجه می‌گوید قاص کسی است که داستان را از اصل و سرچشمه‌اش نقل می‌کند (۸ / ۲۱۱) «القاصُّ الذی یأتی بالقصة من فُصَّها». به عبارت دیگر از نگاه وی قاص اسم فاعل از این ریشه به معنای گوینده قصه است و بر این پایه، قاصها احتمالاً با این استدلال که فقط قصه‌سرا هستند، یا در سخنوریهای خویش بیش از همه از ماده قصه سود می‌جویند، به قاص شناخته شده‌اند.

ابن جوزی نیز تعریفی مشابه ارائه می‌کند. نیز، در مقابل واعظ و مذکر، قاص را کسی می‌داند که قصه‌های گذشتگان را نقل کند و به شرح و بسط آن پردازد (ص ۱۵۹). او در ادامه به تعریف دو اصطلاح نزدیک به مفهوم قصص یعنی تذکیر و وعظ پرداخته است. از نگاه وی، تذکیر یادکرد نعمتهای خالق، برانگیختن دیگران به شکر خدا، و بازداری از مخالفت با خداوند است. وعظ نیز، انذار و ترساندن که به رقت قلب منجر شود. البته وی معتقد است اسم قاص بر هر سه عنوان فوق دلالت می‌کند (ص ۱۶۱-۱۶۲).

پیشینه این معنا را می‌توان در صدر اسلام و سده‌های متقدم نیز مشاهده کرد. برای نمونه، گفته صحابه به پیامبر (ص) با عبارت «حدَّثنا فوق الحدیث ودون القرآن» به معنای قصه و داستان تفسیر شده است (طبری، ۱۲ / ۱۹۶). نیز در اواخر سده نخست هجری، اختلاف در حسن یا قبیح دانستن قصص درمی‌گیرد که انس بن مالک (د ۹۳ق) در پاسخ به سیره نبوی در گسیل جهادگران اشاره می‌کند که در آنها شاهی بر اعزام قاص در دست نیست (ابن حجر، *المطالب العالیة*، ۱۳ / ۳۹۹). از آنجا که در سیره نبوی، گسیل مبلغان دینی رواج داشته است و نمی‌توان قصص را به معنای سخنگو گرفت، باید

حکم کرد که قصد وی از قَصَص، داستان‌گویی بوده باشد.

ب) قاص به مثابه ناقل اخبار

گروهی دیگر در مقام تحلیل ریشه‌ی واژه، بیش از آن که بر داستان‌گویی قَصَص و جایگاه این گونه‌ی ادبی در تعالیم ایشان توجه کنند، بر گذشته‌گرایی ایشان پای فشرده، و آنها را پی‌جویان و ناقلان اخبار پیشینیان شناسانده‌اند (رک: ابوطالب مکی، ۱/ ۲۳۹؛ قرطبی، ۹/ ۱۱۹؛ نیز ابن عاشور، ۳/ ۱۱۵). در این تعریف، قَصَص بسیار به مورخان نزدیک نمایانده می‌شوند؛ چنان که مرز میان آنها رنگ می‌بازد؛ حال آن که در سده‌های متقدم، اهل تاریخ با نام «اخباریان» جریان اجتماعی دیگری مستقل از قَصَص به شمار می‌رفته‌اند.

تعریفی مشابه به احمد بن حنبل نیز منسوب گردیده است. گویند هنگامی که برادرزاده‌اش حنبل بن اسحاق از وی در باره قَصَص پرسید، پاسخ شنید «قَصَص کسانی هستند که بهشت و دوزخ را یادآوری می‌کنند و مردمان را انداز می‌دهند؛ نه آن کسان که جعل حدیث می‌کنند و یا گزارشهای تاریخی دروغین می‌پراکنند (خطیب بغدادی، ۹/ ۴۵۶). از این توضیح می‌توان دریافت که دستکم در نیمه نخست سده ۳ق، مفهوم قاص، حکایت‌پردازان متقلب و جاعل را نیز دربرمی‌گرفته است. با اینحال، احمد می‌کوشد که تعریفی تنزیهی از قَصَص بازنماید؛ احتمالاً از آن رو که وی نه تنها با شرکت عموم مردم در مجالس قَصَص مخالفت نیست؛ بلکه فوایدی نیز برای آن قائل است (رک: همانجا؛ ابوطالب مکی، ۱/ ۲۷۲).

کوشش احمد بن حنبل برای تنزیه و پالایش جریان قصص در دیگر گزارشها هم بازنموده شده است. برای نمونه، گفته‌اند وی معتقد بوده است هر گاه قصه از داستانهای ممدوح - یعنی آنچه در قرآن و کتب روایی صحیح آمده است - انتخاب شود، کوششهای دینی انبیاء الاهی را بازنماید، و گوینده نیز مَخْبِرِ صادق باشد، فعالیت قاص

فاقد اشکال خواهد بود (غزالی، ۱/ ۵۹).

درک سبکی (د ۷۷۱ق) هم از مفهوم، تا حدود زیادی مشابه است. وی قاص را کسی می‌داند که بر سر راهها بنشیند و مقداری از آیات قرآن، احادیث، و اخبار گذشتگان را نقل کند (ص ۱۱۳). ارائه این گونه توصیفات کارکرد محور از مفهوم، تا دوره معاصر نیز رواج داشته است. برای نمونه، از میان معاصران، جعفریان (ص ۲۰) قصاص را افرادی می‌شناساند که کار آنها «چیزی میان نقلی داستانهای انبیای گذشته و وعظ دینی» بوده است. هیچ یک از این تعاریف یا توصیفها جامع و مانع نیستند؛ یا بهتر آن است که گفته شود مفهوم را صرفاً در یک دوره خاص تبیین می‌کنند.

پ) قاص به مثابه رسانه

خاورشناسان در باره این جریان فرهنگی تحلیلهایی ارائه کرده‌اند که تا حدودی متفاوت است. نخست باید به گلدسیهر (II/ 152) اشاره کرد که به قصص‌گویان و نقش آنان در سده‌های متقدم اسلامی توجه کرده است. او قصاص را کسانی می‌داند که هدفشان سرگرم کردن و تهذیب اخلاقی مردمان حاضر در مساجد و کوی و برزن بوده است. قصاص از دید وی منصبی رسمی نداشته‌اند و مقصود خود را از رهگذر نقل روایات همسو با اهداف خود برآورده می‌کرده‌اند.

ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که اگر گلدسیهر مخاطب قصاص را «مردم کوی و برزن و مساجد» می‌شناساند، هدفش تمییز میان این قشر با اصناف مختلف عالمان است؛ عالمانی که مخاطبانی نه از مردمان عامی، که از متخصصان حوزه بحث خویش داشته‌اند. از جمله شواهد این امر، تحلیل ابوطالب مکی است. وی می‌گوید شمار حاضران در مجلس علم کمتر از ۲۰ یا ۳۰ نفر است؛ اما در مجلس قصاص، مذکران و واعظان، صدها نفر شرکت می‌جویند. از این رو، وی به صراحت یادآور می‌شود که علم و دانش، خاص عده‌ای قلیل، و قصص عام، و متعلق به افراد پرشماری است (۱/ ۲۸۰).

این سخن گلدسیهر که قُصَّاص منصب رسمی نداشته‌اند، محتاج توضیح و تکمله‌ای است. می‌دانیم از دوران معاویه (حک: ۴۰-۶۱ق)، قُصَّاص گویانی هم با اهداف سیاسی به نقاط مختلف روانه می‌شدند (رک: ابو ریّه، ۲۳۰). بنابراین بهتر آن است که واژه قاص را عام بدانیم؛ آنگاه قُصَّاص را به دو دسته مستقل و حکومتی تفکیک نماییم (برای این رویکرد، رک: مقریزی، ۱۸/۴؛ ابن حجر، رفع الإصر، ۱۶۷). بر پایه آنچه گلدسیهر در ادامه بحث خویش آورده، به نظر می‌رسد گفتار وی در باره استقلال جریان فرهنگی قصاص، ناظر به دوران شکل‌گیری این پدیده بوده است.

باینحال، کاستی دیگر توصیف گلدسیهر، تأکید وی بر هدف اخلاقی قصاص است؛ هدفی که به نظر می‌رسد بیشتر متناسب قُصَّاصان دوره اسلامی باشد؛ نه قصص‌گویانی که در عصر پیش از اسلام زیسته‌اند. گزارشها از مشهورترین قاص پیش از اسلام، نضر بن حارث (مق ۲ق) حاکی است که وی به نقل حماسه‌های ایرانی از جمله رستم و اسفندیار، یا احوال پادشاهان ایران مشغول بوده است. نشانی از توصیه‌های اخلاقی در منقولات از او دیده نمی‌شود (جواد علی، ۱۱/۱۶؛ نیز رک: ثعلبی، ۳۱۰/۷؛ واحدی، ۳۵۷). یک تعریف دیگر از همین دست، اما دقیق‌تر و جامع‌تر، همان است که در شناسه مدخل «قاص» در ویراست دوم *دائرة المعارف اسلام*^۱ دیده می‌شود. بر پایه این تعریف، قاص، داستان‌سرای محبوب یا مبلغ و مروج مواعظ است که فعالیتش در سده‌های متمادی از تبلیغ در مساجد در قالب تفسیر قرآن، تا حقه‌بازی و شیادی تمام عیار تنوع دارد (پلا، ۷۳۳). به هر روی، در هیچ یک از این توصیفات به ریشه و اثرگان اشاره‌ای نمی‌شود و کوششی نیز برای کشف تحولات معنایی کلمه در گذر زمان با مطالعه ساخت واژه صورت نمی‌گیرد.

1. *Encyclopedia of Islam*
2. Pellat

۲. ریشه‌شناسی قاصّ

پیش از این گفتیم ریشه‌شناسی نوین بر این پایه استوار است که بسیاری زبانها، در اصل نیای مشترکی دارند و می‌توان بر این پایه معانی متفاوت واژگان هم‌ریشه را در زبانهای مختلف کاوید و قدر جامع معنای آنها، و نیز، فرهنگ رایج در زمان شکل‌گیری واژه را در زبان مادر بازشناخت.

پیش از ورود به بحث لازم به توضیح است که در طبقه‌بندی زبانها، زبان عربی در شاخه جنوبی مرکزی از خانواده زبانهای «سامی» جای می‌گیرد؛ خانواده‌ای که زبانهای دیگری همچون سریانی، عبری، مندایی، و حبشی را دربردارد و از دیرباز در خاور میانه رایج بوده است (برای آشنایی بیشتر با تقسیمات و تاریخ زبانهای سامی، رک: ولفنسون، سراسر اثر). زبانهای سامی نیز خود، ذیل خانواده بزرگ‌تر حامی - سامی^۱، و بر پایه برخی نظریات جدیدتر، ذیل خانواده زبانهای آفریقایی - آسیایی باستان^۲ جای می‌گیرند (رک: دالگوپولسکی، 7-83).

بر این پایه، با مطالعه اشتقاقات مختلف یک ریشه - همچون ق ص ص - در زبانهای مختلف سامی، خواهیم توانست سیر تحول معنای این ریشه را در گذشته‌های دور بازشناسیم. بدین منظور، نخست معنای ماده را در زبان عربی خواهیم کاوید و آن‌گاه شواهد بازمانده از دیگر زبانها را نیز مرور خواهیم کرد.

الف) معنای ماده از نگاه لغت‌شناسان مسلمان

در غالب اظهارنظرهای عالمان مسلمان، واژگان قصص، قصه و قاصّ، به پی‌درپی آمدن و دنبال کردن معنا شده، و کوشش وافری مبدول گشته است تا هر یک از مشتقات این ریشه با تحلیلی به این معنا پیوند یابد.

1. Hamito-Semitic Language
2. Proto-Afro-Asiatic

برای نمونه، راغب اصفهانی قَصَص را «خبرهایی که پی‌درپی برسند» معنا کرده است (ص ۶۷۱). چنین درکی در میان عالمان مختلفی رایج بوده است. با تکیه بر همین درک از مفهوم ماده است که گفته‌اند قاص فردی است که اخبار پیشینیان را پی می‌گیرد (قرطبی، ۱۱۹/۹). حتی دیگرانی هم که قاص را ناقل یک داستان با پی‌جویی دقیق و دنبال کردن جزئیات آن تعریف کرده‌اند (ابن منظور، ۷/۷۴)، یا سبب تسمیه قاص را به این اسم از آن رو دانسته‌اند که اخباری را پشت سر هم نقل می‌کند (رک: ازهری، ۸/۲۱۱)، باز به نحوی دیگر به همین مفهوم ماده قَصَص نظر داشته‌اند.

مجموع احتمالات فوق را می‌توان در تحلیل ابوهلال عسکری بازدید. او در قیاس قَصَص با حدیث، «گزارش از گذشتگان» و «طول کلام» را همچون دو مؤلفه معنایی بنیادین قصص برمی‌شمارد. حدیث را نیز مفهومی عام‌تر از قَصَص می‌داند که می‌تواند کوتاه یا بلند، و مربوط به گذشته یا حال باشد (عسکری، ۴۳۰). او نیز تصریح می‌کند که معنای اصلی قَصَص در زبان عربی، پی‌جویی و دنبال‌گیری است و چون بخشهای مختلف یک سخن طولانی به یکدیگر وابسته است و به‌نوعی همدیگر را دنبال می‌کنند، به نقل کلام طولانی قَصَص گفته شده است (همانجا؛ نیز، برای نمونه‌هایی از همین رویکرد در آرای معاصران، رک: حمودی، ۱۵؛ جعفریان، ۱۹).

گزارشی دیگر نیز هست که می‌توانش مؤید همین خاستگاه برای معنای ریشه قَصَص دانست. مسعودی در *مروج الذهب* از مزدورانی یاد می‌کند که قُصَّاص نامیده می‌شوند و در سرزمین جفار - ریگستان حد فاصل مصر و شام - به کار جستجوی رد پای انسان و حیوان گمارده می‌شوند و بر اساس این آثار، به اهل منازل خبر می‌دهند چه کسانی از آن اطراف گذر کرده‌اند (۲/۱۴۹).

حتی این‌اثر نیز که مسیری خلاف غالب لغویان می‌پیماید و قَصَص را در اصل به معنای «بیان کردن» می‌شناساند، واژه قاص را به معنای کسی می‌گیرد که می‌کوشد

قصه‌ها را چنان که روی داده است نقل کند؛ کسی که می‌خواهد معانی و الفاظ را در شکل اصیلشان دنبال کند (۷۰ / ۴). چنان که مشاهده می‌شود، اینجا نیز دنبال کردن به نحوی ضمنی و در کنار مفهوم گفتن، از مؤلفه‌های معنایی قَصَص تلقی شده است.

ب) معنای اصیل واژه در زبانهای باستانی

در توضیح ساخت این واژه باید به اصلی‌ترین معنای ماده دو حرفی «کص / قص» یعنی «بریدن» و «قطعه قطعه کردن» اشاره کرد. این معنا همواره معنای بنیادی ریشه تلقی شده است؛ نه تنها در فرهنگ‌نامه‌های عربی، که در فرهنگ‌نامه‌های دیگر زبانهای سامی، و حتی در زبانهای کهن‌تر. حوزه‌های مختلف جغرافیایی زبانهای سامی شواهد حضور این معنا را برای ریشه می‌توان دید. از جمله، در زبان سامی شمالی - مرکزی مانند آرامی (یاسترو، 1403-1409 / III) و سریانی (پاین اسمیت، 515 / II؛ کاستاز، 326-327)، شاخه سامی جنوبی - مرکزی مانند عربی، و همچنین سامی جنوبی حاشیه‌ای، مانند حبشی و گعزی (دیلمان، 469؛ لسلاو، 448) معنای بریدن برای این ریشه متداول بوده است (نیز رک: مشکور، ۷۰۲ / ۲؛ کمال الدین، ۳۱۳).

پیشینه این معنا را حتی می‌توان در زبان مفروضی جست که مادر همه زبانهای سامی است؛ یعنی زبان حامی - سامی باستان (ارل و استولبوا، 333-334، 340-341). حتی می‌توان سابقه کاربرد این ریشه را برای این معنا به یک مرحله پیش‌تر هم برد و شواهد کاربردش را در زبان فرضی نوستراتیک باستان (دالگوپولسکی، 938-946) هم جست.

معنای این حد از اشتراک ریشه در زبانهای مختلف آن است که با واژه‌ای پرسابقه و پربسامد در خانواده‌های مختلف زبانی روبه‌رویم و هزاران سال قبل از اسلام این ماده بدین معنا کاربرد داشته است. معنای فوق یعنی بریدن و قطع کردن در بسیاری از واژگان و ترکیبهای زبان عربی همچون «قصّ شارب» (کوتاه کردن موی پشت لب)، «مَقَصّ» (قیچی)، و «قصاص» (مجازات فرد جنایتکار) دیده می‌شود. در باره واژه اخیر

باید گفت برخی از اهل لغت، قصاص را به معنای کندن عضوی از بدن ضارب دانسته‌اند (رک: ابن منظور، ۷/ ۷۳)؛ هرچند برخی دیگر در آن معنای متابعت جستند؛ با این تفسیر که بر بدن فرد جانی، همان ضرباتی وارد می‌شود که او نخست بر دیگری وارد کرده است (ابن فارس، ۵/ ۱۱؛ قس: ازهری، ۸/ ۲۱۰؛ نیز، برای فرضیه‌های غیر قابل دفاع در باره معنای اصیل ریشه در زبان عربی و تحول آن متأثر از فرهنگ عبرانی، رک: مصطفوی، ۹/ ۲۷۵).

در مرحله بعد، بر اثر مجاز علت و معلول، شیء یا امری که عملیات قص و بریدن بر آن صورت گرفته نیز، وارد حوزه معنایی این ریشه شده، و در نتیجه مفهوم «قطعه و بخش» نیز به معنای پیشین افزوده گردیده است. این تغییر در حوزه معنایی کلمه در زبان عربی امری شناخته و پرنمونه است؛ همچنان که در زبان عربی کاربرد مصدر «کتاب» به معنای «مکتوب» رایج است، می‌توان تصور کرد که «قص» نیز به معنای «مقصوع» یا قطعه بریده شده به کار رود. مؤید وقوع این احتمال، برخی شواهد لغت شناسان است. برای نمونه، در توضیح عبارت مشهور «فی رأسه قصه» گفته‌اند که قصه به معنای بخشی از کلام است (خلیل، ۵/ ۱۰)؛ یا در توضیح معنای «قصه»، آن را به معنای دسته‌ای موی بریده گرفته‌اند (ابن درید، ۱/ ۱۴۲). در دیگر زبانهای سامی نیز اشتقاقهایی مشابه از همین ریشه به معنای پاره و بخشی از یک چیز مشاهده می‌شود. برای نمونه، در زبان مندایی «کیصت» به معنای قطعه است (رک: دروور و ماتسوخ، 215).

پ) تحول معنایی ریشه در زبان عربی کهن

افزون بر معانی فوق، ریشه ق ص ص در زبان عربی معنای سومی نیز به خود گرفته است که در دیگر خانواده‌های زبانی پیش گفته به چشم نمی‌خورد؛ معنای «متابعت و اقتفای اثر»؛ همان معنا که اکثر عالمان مسلمان در تبیین اشتقاق واژه قصه و قاص مبنای

تحلیل خود گرفته‌اند. نکته شایان توجه آن است که چنین معنایی برای ریشه حتی در دیگر زبانهای سامی نیز - که نزدیک‌ترین خویشاوندیهای زبان عربی به شمار می‌روند - نمونه ندارد. چنانچه اصرار داشته باشیم ساخت معنای فوق را در ادامه معنای اصلی ریشه ق ص در خانواده‌های زبانی متقدم پی‌جویی کنیم، باید گفت یکی دیگر از معنای ریشه «قص / قص» در زبانهای سامی و حتی پیش‌تر از آن تا زبان فرضی نوستراتیک باستان، مفهوم پایان و خط مرزی است (رک: ارل و استولوا، 340؛ مشکور، ۷۰۲ / ۲؛ دالگوپولسکی، 938، 946) که البته شاهدی از این معنا در آثار موجود به زبان عربی مشاهده نمی‌شود. می‌توان این فرض را قوی انگاشت که معنای دنبال کردن، نوعی توسعه معنایی از مفهوم پایان باشد؛ با این توضیح که دنبال کردن در مورد چیزی تحقق می‌یابد که پایانی برای آن متصور است.

نکته شایان ذکر دیگر آن که معنای دنبال کردن و متابعت از دیرزمان، چنان در زبان عربی رواج می‌یابد که بر دیگر معنای چیره می‌شود؛ تا آنجا که نزد اهل لغت این پندار طرح گشته که اصل ریشه ق ص ص، به معنای دنبال کردن و متابعت کردن است (ابن فارس، ۱۱ / ۵؛ نیز رک: ابوالفتوح رازی، ۳۲۸ / ۱۲). افزون بر آن، شاهد تلاشهایی هستیم که واژگان گوناگون ساخت‌یافته از این ریشه با دلالت‌های مختلف، با معنای تبعیت و پیایی آمدن شرح داده می‌شوند (رک: ابن فارس، ۱۱ / ۵؛ نیز رک: جوهری، ۱۰۵۱-۱۰۵۲).

از زمان افزوده شدن این معنا به ریشه ق ص ص در زبان عربی اطلاع دقیقی وجود ندارد؛ اما می‌توان گفت کمینه اندکی پیش از نزول قرآن این کاربرد رواج داشته است؛ زیرا دستکم در دو کاربرد این ریشه در قرآن کریم، معنای فوق لحاظ شده است. در عبارت «فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» (کهف / ۶۴) در داستان موسی (ع) و عبد صالح، و همچنین، در آیه «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ...» (قصص / ۱۱) ضمن حکایت به آب افکندن

موسی (ع)، معنای دنبال کردن و اکتفای ردّ پا به روشنی دیده می‌شود (رک: ابو عبیده، ۸/ ۴۰۹، ۲/ ۹۸؛ ابن قتیبه، ۲۲۹، ۲۸۱). غالب تحلیلها در باره «قصه» و «قصاص» نیز که در فصل پیشین یاد شدند، بر همین پایه استوار گردیده‌اند.

۳. تحولات بازتابیده در زبان عربی قرآن کریم

در بازگشت به بحث ریشه‌شناسی، به نظر می‌رسد که در حوزه زبان عربی قرآن کریم، ساخت واژگان قَصَص، قِصَّة و قاصّ حاصل نوعی تماس و تلفیق معنایی^۱ میان معنای اصلی یعنی «کندن» و «بریدن» - و همچنین «قطعه» و «بخش» که معلول آن است - از یک سو، و معنای ساخت یافته در زبان عربی یعنی مُتَابَعَت و پی‌درپی آمدن از دیگر سو باشد؛ با این توضیح که قصه و قصص، قطعات و بخشهایی هستند که در سخن و بیان، به صورت پی‌درپی و مستمر بر زبان جاری می‌شوند. اکنون بنا داریم که مهم‌ترین کاربردهای ریشه «ق ص ص» را با تکیه بر بازتابهای آن در قرآن کریم از نظر بگذرانیم.

الف) قصص به معنای سخنوری

بر اساس توضیحات فوق، قَصَص نوعی سخنوری است که در آن جزئیاتی از یک موضوع واحد یا بخشهایی از چند مطلب مختلف، پیوسته در یک سخنرانی بیان شود. در قرآن کریم هم برای اشاره به تک داستان، و همچنین داستانهای مختلف، از واژه «قَصَص» استفاده شده است. برای نمونه، در عبارت «قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ» (قصص / ۲۵) در تک داستان فرار موسی (ع) از مصر، و همچنین در عبارت «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف / ۱۱۱) می‌توان واژه را در همین معنا مشاهده کرد. عبارت نخست را می‌توان چنین معنا کرد: موسی (ع) برای شعیب نبی (ع)، جزئیات را شرح داد.

1. semantic merge

عبارت دوم نیز، یعنی شواهد و جزئیات بازمانده از پیامبران (ص) برای اهل فکر مایه عبرت‌جویی است.

به نظر می‌رسد حداقل ۴ مورد از دیگر کاربردهای قرآنی ریشه ق ص نیز به همین معنا، یعنی سخن گفتن و بیان جزئیات مرتبط است؛ بدون آن که ربط مستقیمی به داستان گفتن داشته باشد. داستان گویی، مفهومی است که بعدها مؤلفه معنایی اصلی ریشه می‌شود. آیات اینهايند: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي» (انعام / ۱۳۰؛ با اندکی تفاوت: اعراف / ۳۵)، «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» (نمل / ۷۶)؛ «يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام / ۵۷). هرچند برخی مفسران معاصر تلاش کرده‌اند واژه «يَقُصُّ» را در آیه اخیر به مُتَابَعَت و دنبال کردن پیوند دهند (صادقی تهرانی، ۱۰ / ۵۳)، غالب مفسران پیشین از آن معنای بیان کردن و گفتن دریافته‌اند (برای نمونه، رک: مقاتل، ۱ / ۵۶۴؛ ثعلبی، ۴ / ۱۵۳؛ فخر رازی، ۱۳ / ۹). در گزارش‌های تاریخی نیز می‌توان شواهدی از قاص به معنای سخنگو یافت. برای نمونه، احتمالاً قاص خواندن ابوسفیان در نبرد یرموک (مزی، ۱۳ / ۱۲۰) به معنای سخنگویی که مجاهدان را بر پیکار تهییج می‌کند، باشد.

ب) تضییق معنایی

در مرحله بعد، در معنای سخن گفتن، تضییق معنایی^۱ رخ می‌دهد و معنای بیان کردن و سخن گفتن به صورت عام، به «حکایت کردن از مسأله یا واقعه‌ای روی داده در گذشته» تقلیل پیدا می‌کند. تعریف قاص^۲ به ناقل گزاره‌های تاریخی که در بخش پیشین بدان اشاره شد، و همچنین، غالب کاربردهای قرآنی ریشه متضمن همین معنا هستند. در ۱۵ مورد کاربرد فعلی ریشه ق ص در قرآن کریم، معنای حکایت کردن و نقل مطلبی که در گذشته اتفاق افتاده، به روشنی قابل ملاحظه است (نساء / ۱۶۴؛ اعراف /

1. Semantic Narrowing \ Restriction.

۱۰۱، ۱۷۶؛ هود/ ۱۲۰؛ یوسف/ ۳، ۵؛ نحل/ ۱۱۸؛ کهف/ ۱۳؛ طه/ ۹۹؛ غافر/ ۷۸؛ قصص/ ۲۵).

افزون بر صورت فعلی، ۵ بسامد اسمی «قَصَص» - با معنایی معادل داستان و ماجرا در زبان فارسی - نیز در قرآن کریم به کار رفته است (رک: آل عمران/ ۱۶۲؛ یوسف/ ۳ و ۱۱۱؛ قصص/ ۲۵؛ اعراف/ ۱۷۶). این شواهد حاکی از آن است که رایج‌ترین معنای ماده ق ص ص در زمان نزول قرآن کریم، حکایت کردن از گذشته است. شاید به همین دلیل وقتی مفسران با فعل «تَلَا - يَتَلَوُ» برای اشاره به گذشته در آیه ۳ سوره قصص «تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» مواجه شده‌اند، بی‌درنگ به واژه قصص اشاره کرده، و هر دو را به معنای «پیاپی سخن گفتن» دانسته‌اند (فخر رازی، ۸/ ۲۴۲؛ نیشابوری، ۲/ ۱۷۳). گویا آنها در پی پاسخ به این سؤال مفروض و مُقَدَّر برآمده‌اند که چرا در این آیه به مانند دیگر ترکیبهای مشابه، از فعل «قَصَّ يَقْصُّ» استفاده نشده است.

شایان توجه است که قَصَّ به معنای عام بیان کردن، تنها در صورت فعلی در قرآن به کار رفته، نشانی از آن در سوره‌های مدنی دیده نمی‌شود، و تمامی کاربردهای آن مربوط به سُوْر مَكِّي است. بر این پایه، بسامد اندک این معنا در قرآن کریم را شاید بتوان حاکی از آن دانست که تحول مفهوم ریشه از معنای عام «بیان کردن» به معنای خاص «نقل داستان» در عصر نزول قرآن کریم، چنان شتابان روی داده، که معنای پیشین به فراموشی سپرده شده، و کاربردش منسوخ گردیده است.

پ) تَضْيِيقُ بِيَشْتَرِ

با اندکی تأخیر، معنای تقلیل یافته فوق تحدید معنایی دیگری به خود گرفت و هر نوع داستان و حکایت که روندی روایت‌گونه داشته باشد، «قصه» نام یافت. به عبارت دیگر هنگامی که ریشه ق ص ص از معنای «گفتن»، به «بیان اموری که در گذشته

اتفاق افتاده» انتقال می‌یابد، شرایط برای ساخت مفهوم «داستان» هم از این ماده مهیا می‌شود.

مشابه انتقال معنایی «گفتن ← داستان» را می‌توان در تطوّر واژه «حدیث» نیز مشاهده کرد که افزون بر معنای عام «سخن گفتن» (نساء / ۱۴۰؛ مرسلات / ۵۰)، بارها به معنای داستان و حکایت نیز در قرآن به کار رفته است (طه / ۹؛ بروج / ۱۷).

۴. انتقالهای معنایی مشابه

در پی جویی شواهدی مؤید انتقال یاد شده، می‌توان از بررسی گونه‌شناسانه^۱ هم سود جست. مراد از گونه‌شناسی - همچون یکی از رویکردهای معناشناسی تطبیقی - مطالعه صورت‌بندیهای مشترک مفاهیم در زبانهای مختلف است؛ یا به بیان دیگر، مطالعه تشابهات زبانی، نه از حیث خویشاوندی زبانها، که به اعتبار تشابه طرز فکرها نسبت به موضوع یا پدیده‌ای خاص. این رویکرد بر این مبنا استوار است که اگر ساخت واژه‌ای در دو زبان متفاوت که احتمال وام‌گیری شان از یکدیگر منتفی است یکسان باشد، باید این شباهت را به حساب تشابهات کلی نظام تفکر نوع بشر بازگرداند (برای توضیحات بیشتر، رک: پاکتچی، «الزامات»، ۱۲۷-۱۲۹؛ ترسک، 288-289).

اکنون بر این پایه می‌گوییم جستجو در دیگر زبانها تأیید می‌کند که انتقال از معنای «گفتن» به «داستان»، در فرهنگهای مختلف امری معقول و ممکن تلقی شده است. نظیر این انتقال را می‌توان در واژه «نوول»^۲ فرانسوی، ماده «ا ز ن ت»^۳ سغدی، و همچنین، واژه آلمانی زاگه^۴ دید. در همه این واژه‌ها معانی خبر و سخن و داستان وجود دارد (رک:

1. typology

2. nouvelle

3. 'znt

4. sage

پاکتچی، «حدیث»، (۲۳۴-۲۳۵).

الف) کاربردهای عربی ریشه

برداشتهای گوناگون و کاربردهای متنوعی نیز که «قصه» و «قصص» در سدههای متقدم هجری داشته، از یک سو شاهد کاربرد معانی مختلف ق ص ص، و از دیگر سو، تحول معنای ماده از «گفتن» به «نقل مطلبی تاریخی و یا داستان‌گویی» است. در نمونه‌ای کهن همچون کتاب *أخبار مکة فاکهی* (د ۲۷۵ق)، بابی به «ذکر القَصَصِ بِمَكَّةَ» اختصاص یافته (۲/ ۳۳۸)، که مؤلف بی‌درنگ توضیح می‌دهد مفهوم قصص در این بافت، ذکر خدا و دعا در مسجد الحرام کنار مقام ابراهیم (ع) است. چنان که مشهود است، در این عبارت نه معنای متأخر قَصَص یعنی داستان مد نظر است و نه اساساً هیچ گونه نقل مطلبی مرتبط با گذشته و تاریخ. مقصود فاکهی از قصص را در این عبارت، باید نوعی سخن گفتن مذهبی دانست.

اظهار نظر ابوهلال عسکری را در باره معنای واژه، باید ناظر به کاربردهایی مشابه تعبیر فاکهی تلقی کرد. وی در توضیح واژه «متکلم» (ص ۲۷)، آن را در اصل به معنای صحبت کننده و فاعل کلام می‌داند؛ اما معتقد است بعدها برای اشاره به قَصَص و دیگر کسانی که جدل شغل آنها به شمار می‌رود هم استفاده شده است. گزارش جالب توجه دیگر، پاسخ تمیم داری به خلیفه دوم هنگام اجازه برای قَصَص گویی است. او مهمترین کارهای یک قاص را قرائت قرآن، فراخواندن به کار نیکو و بازداشتن از شر دانست (ابن عساکر، ۸۰/ ۱۱). در ادامه، عمر بن خطاب برای جایز شمردن قصص گویی، از واژه موعظه استفاده می‌کند که نشان می‌دهد او با توضیحات تمیم، تفاوتی میان قصص و وعظ احساس نکرده است (همان، ۸۱/ ۱۱). نیز باید به سخن ابن عمر اشاره داشت که در پاسخ به سوال «أَلَا تَقُصُّ عَلَيْنَا؟» از کراهت خویش در امر کردن به چیزهایی می‌گوید که خود بدانها عمل ننموده است (ابن ابی شیبیه، ۱۹۷/ ۶). این پاسخها نیز نشان

می‌دهد که قَصَص، نوعی سخنوری و موعظه کردن بوده است.

به تدریج، کاربرد قَصَص و قاصّ برای اشاره به داستان‌گویی غلبه پیدا می‌کند (برای شواهد بحث، رک: بخش پیشین). با توجه به کمبود اطلاعات و همچنین امکان نقل به معنا در روایات و گزارشها، تعیین زمان این انتقال ناشدنی است؛ همچنان که در پاره‌ای موارد نمی‌توان به صورت دقیق معنای اصلی را تشخیص داد. برای نمونه، اولین روایت باب «فی إتیان القصاص و مجالستهم و من فعله» در مصنف ابن ابی شیبیه (د ۲۳۵ ق) حاکی از آن است که وعظ گویی پیامبر اکرم (ص) در عصر صحابه نوعی قَصَص تلقی شده است: «إِنَّا لَلْقُودُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ يَقْصُّ عَلَيْنَا وَ يُذَكِّرُنَا» (ابن ابی شیبیه، ۶/ ۱۹۵). در این حکایت، «یقص» می‌تواند به معنای سخن گفتن یا وعظ باشد؛ وعظی که چه بسا نقش‌مایه اصلی آن، داستانها و حکایاتی قرآنی است.

ب) تحولات مشابه در زبان عربی

معناسازی با طرز تفکر فوق - یعنی انتقال از معنای «بریدن یا دنبال کردن» به «سخن گفتن» - در فرهنگ عربی بی‌سابقه نیست و می‌توان واژگان همسانی را نشان داد که دقیقاً با همین تحول معنایی و فرمول مشابه ساخت یافته‌اند. به عبارت دیگر، می‌توان امکان وقوع این فرض را با ذکر مواردی همسان در زبان عربی آزمود. برای نمونه، می‌توان به ریشه «ب ی ن» اشاره داشت که در اصل به معنای «جدا کردن و بریدن» است (خلیل، ۸/ ۳۸۰؛ صاحب، ۱۰/ ۴۰۷). سابقه کهن کاربرد این ریشه را برای همین معنا در کتب ریشه‌شناسی زبانهای سامی نیز می‌توان مشاهده کرد (رک: ارل و استولوا، 69؛ مشکور، ۱/ ۵۳). این ریشه در تحولی معنایی، مفهوم «آشکار کردن» و «گفتن» را نیز به خود گرفته است (جوهری، ۵/ ۲۰۸۳). بدین سان، کلمه «بیان» ساخته می‌شود که در ادبیات عرب واژه‌ای پرکاربرد است. با توجه به کاربرد واژه «بیان» (آل عمران/ ۱۸۵؛ قیامه/ ۱۹) و «تبیان» (نحل/ ۸۹) در قرآن کریم، باید سابقه انتقال از معنای جدا

کردن به گفتن را به دوران پیش از اسلام بازگرداند.

برای انتقال معنایی از «متابعت و پیایی آمدن» به «سخن گفتن» نیز، می‌توان ریشه «د ب ر» مثال آورد که معنای نخستین آن «پشت»، و سپس «دنبال کردن» است (خلیل، ۸ / ۳۱-۳۲؛ نیز رک: ابن منظور، ۴ / ۲۶۸). واژه «دابر» در آیه «فَقَطَّعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (انعام/ ۴۵) نیز، بر اساس معنای متابعت تفسیر شده است (فخر رازی، ۱۲ / ۵۳۵). واژه‌سازی با این مفهوم در کلماتی چون «دبران» به معنای ستاره‌ای که در پی ثریا می‌رود (ابن فارس، ۲ / ۳۲۴) نشان می‌دهد معنای تبعیت کاملاً در زبان عربی مستقر شده است.

زبان‌شناسان هم شواهدی نشان می‌دهند که حاکی از پیشینه چند هزار ساله این معنا برای ریشه «دب»^۱ در زبانهای مختلف حامی و سامی است (ارل و استولبوا، 138). بر پایه این شواهد، ریشه حامی - سامی «د ا ب» به معنای دنبال کردن، در دگرگونیهای پسین معنای «سخن گفتن به نقل از دیگری» (ازهری، ۱۴ / ۸۱) و «روایت کردن» (جوهری، ۲ / ۶۵۵) نیز به خود گرفته است. البته، این معنا در همان سده‌های نخست هجری از یاد می‌رود؛ چنان که معنای ریشه در جمله «سَمِعْتُهُ مِنْ مُعَاذِ يَدْبَرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ» تحریف، و به معنایی دیگر گرفته می‌شود (ابن اثیر، ۲ / ۹۸). گویا چنین معنایی برای ریشه از نگاه ابن فارس غریب می‌نموده، و از این رو تلاش کرده است به نحوی توجیه کند که چگونه نقل سخن از دیگری نوعی تبعیت از او است (ابن فارس، ۲ / ۳۲۴؛ نیز رک: زمخشری، ۱ / ۳۵۵).

چنان که سلمان نژاد شرح داده است (سراسر فصل سوم)، معنای سخن گفتن را نیز می‌توان در زبانهای حامی - سامی برای این ریشه بازیافت. برای نمونه، «دوبر»^۲ در

1. *DAB

2. *Dubar

زبان کهن و فرضی حامی - سامی به معنای صحبت کردن است (ارل و استولبوا، 167)؛ همچنان که در زبان عبری نیز، «دآبار» به معنای سخن، و «مدبار» نیز به معنای آلت سخن گفتن (دهان) است (گزنیوس، 182، 184؛ نیز رک: مشکور، ۱/ ۲۳۶).

بر این پایه می‌توان محتمل دانست که انتقال معنایی از دنبال کردن به سخن گفتن، پرسابقه بوده، و هر دو معنا در خانواده‌های مختلف زبانی کاربرد داشته است؛ هرچند معنای سخن گفتن و روایت کردن برای ریشه د ب در زبان عربی دوره متقدم اسلامی چنان رو به کاستی می‌نهد که در دوره میانه و متأخر، یکسر از یاد می‌رود.

پ) فرضیه

بر پایه مجموع آنچه گفته شد، معنای نخستین ریشه ق ص در زبانهای حامی - سامی، بریدن و قطع کردن بوده است. مجازاً این ریشه برای اشاره به شیء بریده و مقطوع نیز به کار رفته، و بدین سان معنای ثانوی جزئیات و قطعات را نیز دربرگرفته است. آن گاه به طریقی که آشکار نیست، این ریشه در زبان عربی معنایی متفاوت نیز به خود گرفته است؛ معنایی که نمی‌توان برای این ریشه در دیگر زبانهای سامی سراغ گرفت؛ معنای تبعیت و دنبال کردن. در مرحله بعد، ریشه ق ص که اکنون به معنای جزئیات و دنباله هر چیزی است، با یک تضییق معنایی به معنای جزئیات سخن، و سپس با یک توسعه معنایی دیگر، به معنای هر گونه سخن گفتنی به کار می‌رود. مؤلفه معنایی «تبعیت و دنبال کردن» برای ریشه سبب می‌شود که چنین سخن گفتنی گاه با یک تضییق معنایی دیگر، به معنای حکایت کردن از گذشته به کار رود. سرآخر، همین ریشه با یک توسعه معنایی به معنای مطلق داستان، خواه در باره گذشته و خواه غیر از آن استعمال می‌شود. چنان که دیدیم، شواهد وقوع تحولاتی مشابه را می‌توان در زبان عربی برای ریشه «د ب ر» و «ب ی ن» هم دنبال کرد.

می‌توان چنین درکی از تحولات واژه قصص را به ابوهلال عسکری نسبت کرد (ص

۳۳-۳۴)؛ آنجا که معنای اصلی ریشه را کندن و معلول این فعل، یعنی قطعه قطعه کردن و بریدن می‌داند و سپس، متابعت و پی‌درپی آمدن آن قطعات را همچون معنایی ثانوی در نظر می‌گیرد. گرچه بسیاری از لغویان «متابعت» را معنای اصیل این ریشه دانسته‌اند (ابن فارس، ۵/ ۱۱؛ نیز رک: طریحی، ۴/ ۱۸۰)، باید به خاطر داشت که این رویکرد غالب خود نیز در منابع متقدم‌تر چون تهذیب اللغة ازهری (د ۳۷۰ق) همچون دیدگاهی ضعیف ذکر شده است (رک: ازهری، ۸/ ۲۱۱ تصریح به ضعیف تلقی شدن این معنا با کاربرد «قیل»).

اکنون با توجه به شواهد ریشه‌شناختی، و این مطلب که واژه بسیار کهن قاص در دوره‌ای ساخت یافته که هنوز قصه به معنای داستان شکل نگرفته است، می‌توان این واژه را با همان فرمول تلفیق معنایی (میان دو معنای کندن و دنبال کردن) تحلیل کرد؛ با این توضیح که قاص، قطعاتی را از یک موضوع یا موضوعات مختلف برمی‌گزیند؛ آن‌گاه مطالب منتخب را نظم و نسق می‌بخشد و آنها را پی‌درپی عرضه می‌کند. به بیان دیگر، قاص به فردی می‌گویند که سوژه‌هایی تنیده در یک یا چند متن اصلی را خارج می‌کند و سپس با نظمی جدید و مطالبی متنوع، به دیگران بازمی‌نمایاند و اینچنین، سخنرانی خود را سامان می‌بخشد. بر اساس این معناست که در گزارشهای تاریخی متقدم، حماسه‌سرایان، نقالان، واعظان و مدبران همگی قاص خوانده شده‌اند.

پس از تثبیت معنای نخستین، هر چه از ساخت واژه قاص می‌گذرد، تحدیدهای معنایی رخ می‌نماید؛ گروهی قاص را اخباری و ناقل وقایع گذشتگان می‌پندارند؛ و دسته‌ای دیگر با تکیه بر جنس غالب منقولات وی، او را قصه‌گو می‌شناسند.

نتیجه

چنان که دیدیم، با کاربرست روشهای مختلف زبان‌شناسی تاریخی، می‌توان تا حدود

زیادی از تحولات تاریخی مفاهیم آگاه شد. در این مطالعه کوشش کردیم با تکیه بر دانسته‌های سنتی ابهام‌آلود، اندک، و آمیخته با تناقضهای مختلف در باره قصاص، به درکی دقیق‌تر از این جریان تاریخی دست یابیم. در این مطالعه برای برون‌رفت از مشکلات فوق کاربرد روش ریشه‌شناسی واژگان را آزمودیم. ریشه «قص / قص» را از قدیم‌ترین دورانها در زبانهای کهن سامی - و حتی پیش از آن، در زبان فرضی نوستراتیک باستان - دنبال کردیم و به فرضیه‌ای برای تحول معنای این کلمه دست یافتیم؛ فرضیه‌ای که در مرحله بعد با ذکر شواهدی از تحول دیگر واژه‌ها در زبان عربی و دیگر زبانها تقویت گردید.

بر پایه شواهد بحث، واژه قاص تنها بعد از چندین مرحله انتقال و تحول معنایی برای اشاره به داستان‌سرا و واعظ به کار گرفته شد؛ انتقالی که توانستیم با کاربرد روش گونه‌شناسی واژگان هم آنها را تبیین کنیم و هم، نمونه‌هایی دیگر از چنین انتقالی را در دیگر زبانهای دنیا باز نماییم. سرآخر، باید گفت کاربرد واژه برای اشاره سرزنش آمیز به برخی واعظان، ریشه در دورانی متأخرتر دارد؛ شاید حدود اواخر سده ۲ ق و کمی بعد از آن که غالب قصاص به واسطه رویکردهای نامقبولشان در ارائه آموزه‌ها فروکوفته شدند. در این مرحله، قاص از معنای خنثای پیشین به واژه‌ای با بار ارزشی منفی تغییر وضعیت داد. اکنون به نظر می‌رسد با نظر به این تحول معنایی بتوان تمام گزاره‌های به ظاهر ناهمگون و گاه متباین در باره قصاص و قصص‌گویی را بهتر تحلیل و تبیین کرد.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ١- ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد، *المصنف*، به کوشش سعید لحام، بیروت، دارالفکر، ١٤٠٩ق/ ١٩٨٩م.
- ٢- ابن بابویه، محمد بن علی، *الاعتقادات*، به کوشش عصام عبدالسید، بیروت، دار المفید، ١٤١٤ق/ ١٩٩٣م.
- ٣- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، *القصاص و المذکرون*، به کوشش محمد لطفی صباغ، بیروت، المكتب الاسلامی، ١٤٠٩ق/ ١٩٨٨م.
- ٤- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *رفع الاصر، قاهره، دار النشر، ١٤١٨ق.*
- ٥- _____ *المطالب العالیة*، به کوشش سعد ناصر شتری، ریاض، دار العاصمة/ دار الغیث، ١٤١٩ق.
- ٦- ابن حزم، علی بن احمد، *الناسخ و المنسوخ*، به کوشش عبدالغفار سلیمان بنداری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٠٦ق.
- ٧- ابن درید، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، بیروت، دار العلم للملایین، ١٩٩٨م.
- ٨- ابن سعد، محمد، *الطبقات*، بیروت، دار صادر.
- ٩- ابن شبه نمیری، عمر، *تاریخ المدینه*، قم، دارالفکر، ١٤١٠ق.
- ١٠- ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر*، تونس، الدار التونسیه، ١٩٨٤م.
- ١١- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، به کوشش علی شیری، لبنان، دارالفکر، ١٤١٥ق.
- ١٢- ابن فارس، احمد، *مقاییس اللغة*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دار الفکر، ١٣٩٩ق/ ١٩٧٩م.
- ١٣- ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، *غریب القرآن*، بیروت، دار و مكتبة الهلال.

- ۱۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ۱۵- ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية*، به کوشش طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م.
- ۱۶- ابو ریّه، محمود، *شیخ المصیرة أبوهریره*، بیروت، اعلمی.
- ۱۷- ابو عبیده معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، به کوشش محمد فؤاد سزگین، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۱ق.
- ۱۸- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان*، به کوشش جعفر یاحقی و دیگران، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- ۱۹- ابوطالب مکی، محمد بن علی، *قوت القلوب*، به کوشش باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- ۲۰- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، *حلیة الاولیاء*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۵ق.
- ۲۱- ابوهلال عسکری، احمد بن عبدالله، *الفروق اللغویه*، بیروت، دار الآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.
- ۲۲- ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغه*، به کوشش محمد عوض مرعب، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۱م.
- ۲۳- پاکتچی، احمد، «الزامات زبان‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای»، *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، شم ۱، زمستان ۱۳۸۷ش.
- ۲۴- _____ «حدیث»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی و دیگران، جلد بیستم، تهران، ۱۳۹۱ش.
- ۲۵- _____ *روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹ش.

- ٢٦- تدمری، عمر عبدالسلام، تعلیقه بر تاریخ الاسلام ذهبی، بیروت، دارالکتاب العربی، ١٤١٣ق.
- ٢٧- ثعلبی، احمد بن محمد، *الکشف والبیان*، به کوشش ابومحمد بن عاشور، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ١٤٢٢ق / ٢٠٠٢م.
- ٢٨- جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، قاهره، المكتبة التجارية الكبرى، ١٣٤٥ق.
- ٢٩- جعفریان، رسول، *قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران*، قم، دلیل، ١٣٧٨ش.
- ٣٠- جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، بیروت، دار الساقی، ١٤٢٢ق.
- ٣١- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ١٤٠٧ق / ١٩٨٧م.
- ٣٢- حربی، ابراهیم بن اسحاق، *غریب الحدیث*، به کوشش سلیمان عایر، جده، دارالمدینه، ١٤٠٥ق.
- ٣٣- حمودی، عبدالستار جبر غایب، *القصاص و أثرهم الثقافی فی عصر صدر الاسلام والدوله الأمویة*، بغداد، دیوان الوقف السنی، ١٤٣١ق.
- ٣٤- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق / ١٩٩٧م.
- ٣٥- خلیل بن احمد فراهیدی، *العین*، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ١٩٨٠م.
- ٣٦- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، به کوشش ندیم مرعشلی، قاهره، دار الکاتب العربی، ١٣٩٢ق / ١٩٧٢م.
- ٣٧- زمخشری، محمود بن عمر، *الفائق*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
- ٣٨- زید بن علی، *المسند*، بیروت، دار مكتبة الحياة.
- ٣٩- سبکی، عبدالوهاب بن علی، *معید النعم و مبیذ النقم*، به کوشش محمد علی

- نجار و دیگران، قاهره، دارالکتاب العربی، ۱۳۶۷ق.
- ۴۰- سلمان نژاد، مرتضی، *معناشناسی تدبیر در قرآن با سه رویکرد ساختاری، ریشه‌شناسی و تاریخ‌نگاره*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۱ش.
- ۴۱- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر، *الجامع الصغیر*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- ۴۲- صاحب بن عباد، اسماعیل، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم‌الکتاب، ۱۴۱۴ق.
- ۴۳- صادقی‌تهرانی، محمد، *الفرقان*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
- ۴۴- صفوی، کوروش، *درآمدی بر معناشناسی*، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷ش.
- ۴۵- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، به کوشش حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.
- ۴۶- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- ۴۷- طریحی، فخرالدین بن محمد علی، *مجمع البحرین*، به کوشش احمد حسینی، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- ۴۸- عیاشی، محمد بن مسعود، *التفسیر*، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۰ق.
- ۴۹- غزالی، محمد بن محمد، *إحیاء علوم الدین*، بیروت، دارالکتاب العربی.
- ۵۰- فاکهی، محمد بن اسحاق، *أخبار مکه*، به کوشش عبدالملک عبدالله دهیش، بیروت، دار خضر، ۱۴۱۴ق.
- ۵۱- فخر رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، قاهره، المطبعة البهیة.
- ۵۲- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی، قاهره، دار الشعب، ۱۳۷۲ق.
- ۵۳- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، به کوشش علی‌اکبر غفاری، تهران، اسلامیه،

۱۳۶۳ش.

- ۵۴- کمال الدین، حازم علی، *معجم مفردات المشترك السامی فی اللغة العربیه*، قاهره، مکتبه الأدب، ۱۴۲۹ق.
- ۵۵- متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۸ش.
- ۵۶- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب*، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، دار الاندلس، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.
- ۵۷- مزی، یوسف بن عبدالرحمان، *تهذیب الکمال*، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م.
- ۵۸- مشکور، محمد جواد، *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان های سامی و ایرانی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ش.
- ۵۹- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- ۶۰- مقاتل بن سلیمان، *التفسیر*، به کوشش احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م.
- ۶۱- مقریزی، أحمد بن علی، *المواعظ والاعتبار*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- ۶۲- مهروش، فرهنگ، «آیینهای ذکر در روایات اسلامی و جایگاه و کارکرد اجتماعی آنها»، *صحیفه مبین*، سال نوزدهم، شم ۵۳، بهار و تابستان ۱۳۹۲ش.
- ۶۳- نیشابوری، حسن بن محمد، *غرائب القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
- ۶۴- واحدی نیشابوری، علی بن احمد، *اسباب النزول*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
- ۶۵- ولفنسون، اسرائیل، *تاریخ اللغات السامیه*، قاهره، مطبعة الاعتماد، ۱۹۲۹م.

۶۶- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *التاریخ*، بیروت، دارصادر.

- 67- Costaz, Louis, *Dictionnaire syriaque - français*, Beirut, Dar el Machreq, 2002.
- 68- Dillmann, Augusti, *Lexicon Linguae Aethiopicae*, Lipsiae, T.O. Weigel, 1865.
- 69- Dolgopolsky, Aharon, *Nostratic Dictionary*, Cambridge, McDonalds Institute for Archaeological Research, 2008.
- 70- Drower, E.S. & Macuch, *A Mandaic dictionary*, Oxford, Clarendon Press, 1963.
- 71- Gesenius, W., *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, Oxford, 1955.
- 72- Goldziher, Ignaz, *Muslim Studies*, tr. Barber C.R & Stern S.M, Chicago, Aldine Publishing Company, 1971.
- 73- Jastrow, M., *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi and the Midrasbic Literature*, New York, Pardes Publishing House, 1950.
- 74- Juynboll, G.H.A, *Muslim Tradition: Studies in Chronology, Provenance and Authorship of Early Hadith*, London, Cambridge university press, 2008.
- 75- Leslau, Wolf, *Comparative dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic)*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 1991.
- 76- Orel, Vladimir E. & Stolbova, Olga V, *Hamito - Semitic Etymological Dictionary: Materials for a Reconstruction*, Leiden, EJ. Brill, 1995.
- 77- Payne Smith, J., *A Compendious Syriac Dictionary*, Oxford, Clarendon Press, 1903.
- 78- Pellat, Charles, «al-Ḳāṣṣ», *The Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed., vol. IV, Leiden, Brill, 1997.
- 79- Trask, R.L, *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*, London. Routledge.